

## بیانات مقام معظم رهبری

دیدار شرکت‌کنندگان در همایش آسیب‌شناسی انقلاب

۱۳۷۷/۱۲/۱۵

دچارش است - چه در زمینه‌ی هنر، چه در زمینه‌ی فیلم، تبلیغات و گفتارها، چه در زمینه‌ی تظاهرات دینی و از این قبیل چیزهایی که وجود دارد - خودش را خلاص کند.

ان‌شاء... خدای متعال هم کمک خواهد کرد؛ «من کان لله کان ا... له»، هر کس برای خدا کار کند، خدا هم تمام امکانات و علم و قدرت خودش و سنت‌های آفرینش را در خدمت او قرار خواهد داد. «و لینصرن ا... من ینصره»؛ این جمله‌ی عجیبی است - «ل» قسم و «ن» تأکید - حتماً خدا کسانی را که او را نصرت کنند، بدون شک نصرت خواهد کرد.

خوشبختانه در این انقلاب، حیات و نشاط و روح زندگی، زیاد است و بحمد... این انقلاب، زنده‌ی به ایمان است و خواهد توانست این آسیب‌ها را دفع بکند؛ و اگر مشکلات و میکروب‌هایی هم وجود دارد، ان‌شاء... دفاع خواهد کرد. بنیه، بنیه‌ی قوی است و ان‌شاء... الطاف پروردگار و توجهات حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه و عجل ا... تعالی فرجه الشریف) کمک خواهد کرد و شماها هم خواهید توانست این بار امانت را سالم و خوب بگیرید و ان‌شاء... قوی‌تر و بهتر به نسل بعد تحویل بدهید.

والسّلام علیکم ورحمه... و برکاته

(۱) یکی از حضار گفت: باید صدا و سیما در این مورد کار کند.

(۲) اشاره به آقای دکتر حداد عادل، به‌عنوان دبیر همایش

منبع: khamenei.ir



# آسیب‌شناسی انقلاب

بسم...الرحمن الرحيم

اولاً این جلسه را خیلی مغتنم می‌شمارم و از این که این مجموعه‌ی عزیز و گرانبها - دانشجویان، اساتید، صاحب‌نظران و روشنفکران اسلامی و انقلابی - را در این جلسه زیارت می‌کنم، خوشحالم. تشکر هم می‌کنم از این که شما عزیزان به این فکر افتادید و طرح مسأله کردید. من فرصت مختصری داشتم برای این که عناوین مقالاتی را که داده شده بود - و تا آن مقداری که چاپ شده بود - مروری بکنم؛ البته فرصت مطالعه‌ی تفصیلی این مقاله‌ها را پیدا نکردم، نمی‌دانم بعداً پیدا خواهیم کرد یا نه؛ به هر حال، تا حدودی در حال و هوای برنامه‌ی شما قرار گرفتم.

البته کار مجموعه شما در صدا و سیما انعکاس شایسته‌ی نداشت؛ با این که کار مهمی بود - هم علمی بود، هم مسأله‌ی روز بود، هم می‌تواند برای بعدها گام‌های خوبی را به دنبال داشته باشد - انعکاس این جور چیزها در ذهنیت جامعه، باید خوب باشد که این جور نبود. ان شاء... قدم‌های بعدی را قوی‌تر، وسیع‌تر و محکم‌تر بردارید، تا مردم هم استفاده کنند. به هر حال، من صمیمانه از همه‌ی شما و همه‌ی کسانی که دست‌اندرکار این قضیه بودند، سپاسگزارم.

یادم نرود تشکر کنم از این برادری که بین دو نماز، دعا خواندند؛ خیلی خوب بود، استفاده کردیم. قدر این دعاها و دعا خواندن‌ها را بخصوص شما جوان‌ها بدانید؛ اینها هم فکر را هدایت می‌کند، هم دل را. اگر شما مضمون این دعاها را دقت و به آنها توجه کنید، می‌بینید که در این دعاها چقدر هدایت فکری هست و در همین تعقیبات و همین دعاها، کوچک، چه مضامین مهمی نهفته است و ما به چه چیزها احتیاج داریم که به آنها درست توجه نمی‌کنیم! کما این که مضامین شریف اذکار نماز، جزو برترین چیزهایی است که ما به آن احتیاج داریم. ما حقیقتاً به نماز احتیاج داریم؛ هم امروز، هم فردا و هم همیشه.

زاهدانه‌ترین زندگی‌ها را داشت؛ اما در عین حال، مرتب هم کار می‌کرد، مزرعه را آباد و چاه آب، جاری می‌کرد، جهاد می‌کرد و کشور را اداره می‌کرد، حکومت به آن عظمت را ریاست می‌کرد، سیاستگذاری و سیاستمداری می‌کرد.

غرض و مراد ما، دل سپردن به دنیا است که البته مقدار زیادی از مشکلات ما ناشی از این مسأله است! من مسؤول دولتی و حکومتی، یا من روحانی، باید مواظب باشم - بخصوص ما دو صنف، خصوصیتی داریم - یک وقت گفتند: «وای به حال آن کسانی که هر دو هستند؛ هم مسؤول حکومتی، هم روحانی» اینها مشکلشان بیشتر و تکلیفشان سنگین‌تر است! توقع مردم، به جا و به حق از آنها بیشتر است؛ خدای متعال هم آنها را بیشتر مورد سؤال قرار خواهد داد، چون اثر عملشان هم بیشتر است.

ما باید بیشتر مواظب باشیم، دیگران هم باید مواظب باشند، شما هم که دانشجویید، یا استادید، باید مواظب باشید، شما هم که رئیسید، باید مواظب باشید؛ همه باید مواظب باشند که به دام تکلفات و تعینات زندگی نیفتند و در اشرافی‌گری و اینها غرق نشوند. زینت دنیا را به قدری که خدای متعال قرار داده و مباح است، برای همه کس بخواهند.

البته «المال و البنون زینه الحیوه الدنیا»، هیچ ایرادی ندارد. نه مال ایراد دارد، نه فرزندان ایراد دارد، نه مقام و اینها؛ لیکن غرق شدن در اینها، عمده کردن و هدف قراردادن اینها و خود را در تکلیفات و تعینات زندگی، منحصر کردن است که آسیب می‌زند. چنانچه اینها اصلاح بشود، ما امیدواریم که ان شاء... مشکلی نباشد.

البته این جا باید بگویم که روشنفکران اسلامی، روحانیون و مسؤولین دانشگاهها - رؤسای دانشگاه‌ها، رؤسای دانشکده‌ها و اساتید دانشگاهها - نقش دارند؛ شما دانشجویها هم نقش اساسی دارید، صدا و سیما هم نقش بسیار حساس و مهمی دارد. باید صدا و سیما هم حقیقتاً به معنای حقیقی کلمه در این قضیه، آن نقش حقیقی خودش را ایفا کند و از چیزهایی که الان

فحششان بدهد! از خدا می‌خواهند! چون تکلف استدلال، از روی دوششان برداشته می‌شود و راحت می‌شوند؛ در موضع مظلومیت و حق به‌جانبی می‌گویند بله، نمی‌گذارند ما حرف بزنیم! حالا هم می‌بینید که بعضی‌ها حرف مهملی را می‌زنند، هیچ کس هم در مقابل، هیچ چیز نمی‌گوید، ولی فوراً داد می‌زنند که آقا، نمی‌گذارند ما حرف بزنیم! نه آقا، کی نمی‌گذارد؟ حرفت را بزن؛ کسی که جلوی حرف را نگرفته است. توجه می‌کنید؟

غرض، باید با بی‌ایمانی، مقابله‌ی فکری و عقلانی بشود که بحمد... این کار هم میسر و عملی است؛ همچنان که باید با دنیاطلبی هم مقابله بشود.

عزیزان من، یکی از شعارهای ما قبل از پیروزی انقلاب - نه شعارهای انقلاب، شعارهای دوستانه‌ی خودمان در مجموعه‌ی رفاقتی و مجموعه‌هایی که با هم بودیم، با هم فکر می‌کردیم و کار و مبارزه می‌کردیم - «ساده زیستی» بود؛ زندگی ساده و کمتر بهره‌بردن از جلوه‌های دنیا! بعد که انقلاب، پیروز شد، سعی کردیم باز هم همین روش، همین شعار و همین مبنا را دنبال کنیم.

امام بزرگوار ما خودش مظهر همین معنا بود؛ آدمی بود که تعینات دنیوی، حقیقتاً برایش ارزش نداشت. آدم این را در آن مرد معنوی و بزرگوار می‌دید که تعینات، تعلقات و تکلفات دنیوی، اصلاً برای خودش ارزش نداشت! شما که بحمد... روشنفکر و آگاه و فهمیده هستید، احتیاج نمی‌بینم که اینها را توضیح بدهم. این که دارم می‌گویم، منظورم بهره‌مندی شخصی است؛ معنایش این نیست که کشور، کار آبادانی و عمران نکند و دنیا را آباد نکند. اینها همیشه، تخلیه‌ها و شبه‌افکنی‌های مخالفین اسلام بوده، می‌گفتند که اسلام با دنیا مخالف است؛ یعنی دنیا را آباد نکنیم!

نه، آن دنیایی که گفته می‌شود، دنیای شخصی است؛ یعنی خود شما دنبال تکلیف زندگی دنیایی نباشید و زندگی را ساده بگذرانید. معنایش این است. امیرالمؤمنین (علیه السلام)، شخصاً

من نسبت به این مسأله‌ی شما مختصری تأمل کردم، نکاتی به ذهنم رسید که عرض بکنم؛ ان شاء... چنانچه این نکات در ذهن شما هم همان وقعی را پیدا کرد که در ذهن من دارد، آن وقت در کارهای بعدی خودتان هم اینها را دنبال بکنید.

اولاً آسیب‌شناسی یک موجود - چه انقلاب، چه یک انسان - لزوماً به معنای آسیب‌هایی نیست که الان وجود دارد؛ نباید این طور تلقی کرد که آنچه به عنوان آسیب‌شناسی انقلاب مطرح می‌شود، حتماً به آنچه که امروز تحقق و وقوع یافته است، نگاه می‌کند. نه، شما باید آسیب‌های ممکن را بررسی بکنید؛ چه آنچه که الان هست، چه آنچه که ممکن است بعداً پیش بیاید. همچنان که وقتی ما با این دید به آسیب‌های ممکن انقلاب نگاه می‌کنیم، نباید نتیجه بگیریم که آنچه ممکن است به عنوان آسیب پیش بیاید، الان وجود دارد. نه، این قضاوت درستی نیست؛ البته ممکن است بعضی دوست‌بداران که انقلاب را آسیب یافته، آسیب دیده، بیمار، ناتوان و از کار افتاده معرفی کنند!

امروز در تبلیغات محاسبه شده و دقیق و طراحی شده‌ی دستگاه‌های خبری، آنچه که بیشترین توجه به آن می‌شود، این است که انقلاب را از کار افتاده، پیر، ناتوان و در راه مانده معرفی کنیم! بنده در پیام ۲۲ بهمن امسال گفتم که انقلاب در بیست سالگی، یعنی در عنفوان جوانی است؛ فوراً جواب دادند! حالا این حضراتی که - به قول خودشان - طراحان و ایدئولوگ‌ها و تئورسین‌های ضدانقلاب هستند، سعی می‌کنند در گفته‌های خود، به «انقلاب پیر» تعبیر کنند! من این را بخصوص در خبرها توجه کردم - «انقلاب پیر اسلامی»، «بیست ساله»؛ بعد خواهم گفت که این حرف، چقدر ناشی از دستپاچگی و سراسیمگی است!

به هر حال، توجه کنید که اگر ما درباره‌ی آسیب‌های ممکن انقلاب بحث می‌کنیم، معنایش این نیست که انقلاب، حالا به این آسیب‌ها دچار شده است و بیمار و ناتوان، در آن جا افتاده است! نخیر، این فرض کاملاً ممکن است که انقلاب، به هیچ وجه به بعضی از این آسیب‌ها و بزرگتر

از اینها دچار نشده است.

نکته‌ی دوم این است که آسیب‌شناسی هر موجود، باید با توجه به بنیه‌ی آن موجود انجام بگیرد. بنیه‌ی بعضی‌ها ضعیف است، کمترین ویروسی هم ممکن است آنها را از بین ببرد؛ بعضی‌ها قدرت دفاع ندارند. آن کسانی که دچار «ایدز» می‌شوند، یک ویروس کوچک سرماخوردگی، آنها را می‌کشد! چون قدرت دفاع بدن آنها از بین می‌رود؛ یعنی سلول‌های مدافع بدن، گلبول‌های سفید و سربازان بدن، در بدن آنها مرده، ناتوانند و نمی‌توانند از خودشان دفاع کنند - بنابراین آسیب‌آدمی که مبتلا به «ایدز» است، یک سرماخوردگی است؛ در حالی که آسیب یک آدم توانا، حتی سرطان هم نیست. ما دیده‌ایم آدم‌های قوی بنیه‌ی را که سرطان داشتند، بعد با یک شیمی‌درمانی و مقابله‌ی قوی، حتی با سرطان مبارزه کردند، خوب شدند و الان دارند زندگی می‌کنند. باید ببینیم بنیه‌ی این موجودی که داریم آسیب‌هایش را بررسی می‌کنیم، چقدر است.

من می‌خواهم به شما بگویم که انقلاب ما بسیار عظیم و بسیار بالاتر و برتر از تقویم‌ها و تقدیرهای ناظران بین‌المللی است؛ از لحاظ بنیه، بسیار قوی است - من حالا مختصراً عرض خواهم کرد - به همین دلیل است که با وجود این که علیه این انقلاب، تهاجم‌ها و ضربه‌ها و محاصره‌ها، بیش از همه‌ی انقلاب‌هایی که من می‌شناسم بوده، آسیب‌پذیری این انقلاب، از همه‌ی انقلاب‌های بزرگ دنیا به مراتب کمتر بوده است. من یادداشت کرده‌ام که انقلابمان را با سه انقلاب معروف - که کم و بیش شما آقایان می‌شناسید - مقایسه کنم؛ البته غیر از اینها هم مواردی هست، اما این سه انقلاب، مهم است.

یکی انقلاب کبیر فرانسه است - از انقلابهای دور دست؛ با دویست و خرده‌یی سال فاصله - یکی انقلاب شوروی - در فاصله‌ی تقریباً نزدیک به ما - که یکی از بزرگترین انقلاب‌های قرون اخیر است، یکی هم یک انقلاب اسلامی، یعنی انقلاب الجزایر که حقیقتاً انقلاب بود.

التذاطلبانه از دنیا بکند، به نظر من کمک به آسیب‌های انقلاب و ضربه خوردن به انقلاب می‌کند.

شما برادران و خواهرانی که این جا تشریف دارید، به نظر من می‌توانید در محیط دانشگاه، در بخشی از این مطالبی که گفتم، نقش‌های زیادی داشته باشید. تلاش کنید برای این که ایمان‌ها را راسخ و عمیق و ایمان‌ها را پاک و زلال کنید؛ مشوب و غبارآلود نکنید، وسوسه و ریب در ایمان به وجود نیاورید و دل‌ها را آلوده‌ی به تردید نکنید. این هیچ خدمتی نیست به کسی که یک ایمان صاف و قوی و محکم دارد که ما در ایمان او خدشه و وسوسه و ریب ایجاد کنیم! نخیر، این هیچ توجیهی ندارد. به این عنوان که ما می‌خواهیم فکر او به کار بیفتد!

بله، با استدلال قوی، ایمان او را راسخ کنید. اگر می‌خواهید فکر کسی به کار بیفتد، اگر می‌خواهید حقیقتاً فکر انسانی، تعالی پیدا کند، به او کمک بکنید که بتواند خوب استدلال و تعمق کند، خوب بفهمد؛ نه این که به او کمک کنید تا دچار تردید، دچار تزلزل و شک بشود! این کار، هیچ توجیهی ندارد؛ شرعاً هم مجاز نیست.

ما در زمان ائمه (علیهم‌السلام)، مباحثات زیادی از طرف ائمه و اصحاب ائمه داشتیم؛ در همه‌ی این مباحثات، جهت جبهه‌ی حق این بوده است که ایمان‌ها را مستحکم و شبهه‌ها را برطرف کند، نه این که ایجاد شبهه بکند! در دانشگاه بایستی با ایجاد شبهه، مقابله بشود و با شبهه هم مبارزه و کار علمی و قوی انجام گیرد. ما استدلال و حرف محکم و متقن، کم نداریم؛ ما سرمایه‌ی عظیمی از اندیشه و فکر در اختیار داریم. البته هیچ معتقد هم نیستیم که بایستی با کسی که فکر غلطی دارد، برخورد خشن صورت بگیرد؛ این را هم بدانید، به هیچ وجه!

یکی از چیزهایی که به پا گرفتن فکر غلط کمک می‌کند، برخورد غیرفکری با آن است. بعضی‌ها خوششان می‌آید که یک حرف بی‌ربط مهملی بزنند، بعد به جای این که یک نفر بلند شود، در مقابلشان بایستد و بگوید این حرف شما به این دلایل، باطل است، یک نفر بلند شود و

نگاه کردم، به خیلی از این موارد، اشاره و درباره‌اش بحث شده است - اگر ما بتوانیم این سه چیز را علاج کنیم، خیلی از مشکلات، حل خواهد شد. اول هم خود من، نمی‌خواهم از کس دیگری اسم بیاورم. بنده یکی از کسانی هستم که در جریان امور این مملکت، نقش دارم. یک مقدار از ضعف‌ها هم در من است؛ در طبقات مختلف مسئولین و در خواص است. هر چه پایین بیایم، نقش‌ها کم‌رنگ‌تر می‌شود. این ایرادها در ماهاست؛ باید آنها را برطرف بکنیم. اگر هست، باید برطرف بکنیم؛ اگر نیست که چه بهتر!

یکی از آنها بی‌ایمانی - ضعف ایمان - است. این آسیب درون است. یکی، سوء عملکرد در همه‌ی زمینه‌هاست؛ از جمله در تبلیغ، که جای صحبت از صدا و سیما هم هست. یکی از آنها دنیاطلبی است؛ یعنی مزه‌ی دنیا را با حرص و ولع، در دهان مزمه کردن و چرب و شیرین دنیا را قدر دانستن!

به نظر من این سه چیز، عوامل اصلی است و همه چیز، به این سه چیز برمی‌گردد. هر دستگاه، یا هر فردی که موجب این سه چیز بشود، به انقلاب ضربه می‌زند. هر کس موجب گردد که مردم به بی‌ایمانی سوق داده بشوند و ایمان مردم ضعیف بشود، کمک به آسیب‌های انقلاب می‌کند.

هر دستگاهی که عملکرد مؤثری دارد، اگر این عملکرد را اصلاح نکند، یا در آن اشکالی و آسیبی وجود داشته باشد، دارای سوء عملکرد است. معنای آسیب‌ها هم که می‌گوییم، مطلقاً خیانت نیست؛ که بگوییم همه جا خیانت است. نه، منظورمان تنبلی، بی‌دقتی، بی‌اهتمامی، دلسوزی و تلاش لازم را نکردن، کار علمی انجام ندادن و متناسب با نیاز، پیش نرفتن است؛ همه‌ی اینها سوء عملکرد است. البته من توقع معصومیت ندارم - که بگوییم ما باید معصوم باشیم - نه، بالاخره گوشه‌ی کار، یک جور خالی خواهد ماند؛ لیکن باید تلاش کنیم کار را درست کنیم.

یا هر دستگاهی که مردم را به دنیا طلبی سوق بدهد و آنها را تشویق به بهره‌مندی شخصی و

آدم نمی‌تواند این کودتاها را که به اسم انقلاب، در افریقا و امریکای لاتین انجام گرفت، واقعاً خیلی انقلاب بداند؛ والا من بعضی از این جاهایی که انقلاب کردند - کشورهای افریقایی و غیرافریقایی، موزامبیک، زیمبابوه، یا آنچه در هند اتفاق افتاد - دیده‌ام؛ اگر بشود اسم آنها را انقلاب گذاشت!

ما اینها را از نزدیک مشاهده کردیم؛ هیچ کدام آن چنان خصوصیتی را ندارند که اصلاً بشود آنها را با انقلاب ما مقایسه کرد. اما این سه انقلاب، تا حدودی قابل مقایسه‌اند. البته به نظر من مقایسه‌ی اینها هم یک کار بسیار شیرین علمی است؛ چقدر خوب است که کسانی هم این کار را بکنند! هم علمی، به معنای جامعه‌شناسی است، هم علمی، به معنای تاریخی است.

بیست سال از انقلاب ما گذشته است؛ شما بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه را، بیست سال بعد از انقلاب اکتبر، یا بیست سال بعد از انقلاب الجزایر را در نظر بگیرید. شما بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه - حدود سال ۱۸۰۹ - را نگاه کنید، چیزی که از فرانسه‌ی دوران لوئی شانزدهم تغییر پیدا کرده، شخص پادشاه است! در سال ۱۸۰۹، پادشاهی به نام ناپلئون بناپارت بر سر کار است؛ یک امپراتور، تاج‌گذاری کرده و به معنای واقعی کلمه، پادشاهی می‌کند! آرای مردم و آزادی به آن معنایی که انقلاب کبیر فرانسه برایش تلاش کرد - در زندگی و در حکومت مطلقه‌ی ناپلئون، یک ذره وجود ندارد! بله، تفاوت دیگرش آن است که لوئی شانزدهم، پادشاه کم‌عرضه‌یی بود، در حالی که بناپارت، پادشاهی با عرضه و قوی بود.

آن چیزی که امروز فرانسه می‌تواند به عنوان افتخار بناپارت یاد کند، این است که او ایتالیا و اتریش و بلژیک را فتح کرد - کارهای او این است دیگر - والا بیست سال بعد از انقلاب برای بناپارت، هیچ افتخار دیگری از لحاظ آرمان‌های انقلاب - آن حرف‌هایی که «ژان ژاپلوسه» و «ولتر» و دیگران می‌گفتند - در حکومت فرانسه، مطلقاً وجود ندارد! البته اگر شما در این بیست سال نگاه کنید و ببینید در فرانسه چه گذشته است، حقیقتاً خواهید دید که انقلاب عظیم و

شکوهمند ما، اصلاً برترین پدیده‌ی است که می‌تواند در این نمونه‌ها مورد نظر قرار بگیرد. در طول این بیست سال در فرانسه - تا قبل از این که ناپلئون روی کار بیاید - سه گروه، هر سه به عنوان انقلاب، سرکار آمدند. گروه اول، گروه انقلابیونی بودند که - شاید ماجراهایش را شنیده، یا خوانده‌اید - آن برخوردهای خشن، کور و فراموش نشدنی و آن ویرانی‌ها را در تاریخ فرانسه کردند! به هر حال، یک انقلاب کردند؛ تا حدودی قابل تحمل بود.

بعد از حدود پنج سال، گروه دوم سرکار آمدند و گروه اول را قلع و قمع کردند! شخصیت‌های برجسته‌ی انقلابی - تقریباً بدون استثنا - اعدام شدند! این گروه دوم، گروه افراطیون بودند؛ کسانی بودند که انقلابیون اولیه را متهم به سازشکاری کرده و آنها را اعدام کردند.

گروه سوم آمدند و گروه دوم را متهم به تندروی کردند؛ بعضی از آنها را اعدام و خیلی را تبعید کردند و این تبعید، تا سال‌ها ادامه داشت!

شما اگر بینوایان و یکتور هوگو را خوانده باشید، در اول داستان، صحبت پیرمردی است که جزو منتخبین همان گروه دوم بوده است. تا آن تاریخی که داستان و یکتور هوگو شروع می‌شود - تقریباً اواخر قرن نوزدهم، یعنی حدود سال ۱۸۲۵، شاید هم بیشتر - هنوز آن تبعیدی وجود داشته است؛ که شما ماجرای آن تبعیدی را و این که چه می‌کرد و چه می‌گفت و چطور هنوز می‌ترسید، در آن داستان مشاهده می‌کنید!

بعد، گروه سوم که کار خودشان را انجام دادند - البته با ضعف تمام - زمینه را برای روی کار آوردن ناپلئون فراهم کردند و ناپلئون با استفاده از زرنگی‌ها و نبوغ خودش و اوضاع نابسامان فرانسه، در رأس قدرت آمد و پادشاهی را برگرداند؛ منتها نه پادشاهی - به اصطلاح - سلسله‌ی برنبا که همان لوئی شانزدهم و غیره، جزوش بودند. البته این وضعیت، تا زمانی بود که ناپلئون زنده بود؛ بعد که ناپلئون مرد، باز همان گروه - یعنی پادشاهان برنبا، لوئی هجدهم و اینها - سرکار آمدند و فرانسه تا ده‌ها سال دچار اضطراب بود - تقریباً صد سال بعد از انقلاب فرانسه -

من خیال می‌کنم! خیلی خوب، خیال می‌کنی، بگیر بخواب! کسی غیر از خودت که ضرر نخواهد دید. لذا با «خیال می‌کنم»، این دشمن موجود و مترصد، از دست نخواهد رفت. این یک طرف قضیه است.

طرف دیگر هم عوامل درونی است. عوامل درونی، یعنی مواردی که در درون خود ما انقلابیون و ما مؤمنین است؛ اینها کم نیست، زیاد است. من می‌خواهم عرض کنم که اگر ما این آسیب‌های درونی را علاج نکنیم، آن آسیب‌های بیرونی، مشکلی برای ما به وجود نخواهد آورد.

ببینید، قرآن به طور صریح در این زمینه با ما حرف می‌زند؛ می‌گوید: «ذلک بان... لم یک معیراً نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم»؛ نعمتی که خدا به شما داد، محال است از شما بگیرد، مگر شما شرایط خودتان را عوض کنید. چون نعمت الهی، بی حساب و کتاب نیست؛ خدا تحت شرایطی نعمتی را به کسی می‌دهد. اگر آن شرایط را حفظ کردید، محال است که نعمت، از بین برود و پس گرفته بشود.

این جزو مضامین و مسلمات و بینات دعا‌های ماست. انسان در صحیفه‌ی سجاده و جاهای دیگر که نگاه می‌کند، برایش مسلم می‌شود که این جور است؛ خدا نعمت را نمی‌گیرد، مگر ما آن شرایط را عوض کنیم. الان این اتاق، روشن است، این چراغ‌ها الان دارند نور می‌دهند؛ چرا؟ لابد شرایطی وجود دارد، سیم‌هایی، امکاناتی و فضایی هست؛ اگر اینها تغییر پیدا کند، طبیعی است که این هم نخواهد بود. این چیز واضحی است. تقدیر الهی، یعنی اندازه‌گیری‌های دقیق پروردگار؛ این لایتخلف است. چنانچه ما اندازه‌ها را عوض کردیم، خدای متعال هم نتایج را عوض خواهد کرد.

خوب، حالا من دشمن داخلی، یعنی در واقع دشمن درونی را در سه چیز، خلاصه می‌کنم. اعتقاد من این است که همه‌ی این چیزها به این سه چیز برمی‌گردد - در بحث‌های شما هم که

جنگی را به عراق دادند و بهترین کارشناس‌های نظامی خود را به عراق فرستادند، تا عراق در بیابان‌های اطراف خرمشهر و بین مرز ما و مرز خودشان که در اختیار عراق بود، سال‌ها مستحکم‌ترین استحکامات جنگی را به وجود بیاورد! امریکا که جای خود دارد؛ امریکایی‌ها کمک کردند. ما آن وقت به حدس دریافتیم - فقط به حدس، مستند به هیچ اطلاعی نبود - که امریکایی‌ها کمک اطلاعاتی ماهواره‌یی به عراق می‌کنند. بنده در نمازجمعه، همان وقت‌ها گفتم - ماها همه می‌گفتیم - خیلی‌ها هم باور نمی‌کردند؛ ولی یکی دو سال اخیر، خواندید و شنیدید که امریکایی‌ها در دوران جنگ، اطلاعات ماهواره‌یی خود را به عراق می‌دادند! یعنی همان چیزی که ما به حدس دریافته بودیم و از قراین می‌فهمیدیم، معلوم شد که تحقق دارد!

خوب، این دشمنی‌ها با انقلاب، الان هم وجود دارد، الان هم هست، الان هم سرمایه‌های زیاد و پول‌های بسیاری دارد صرف می‌شود. بعضی از این موارد را اخیراً آمریکایی‌ها به خاطر این که قدری وقیح‌تر شده‌اند، اظهار می‌کنند؛ لیکن خیلی بیشتر از این را نمی‌گویند! مثلاً بیست میلیون دلاری را که در مجلسشان رسماً تصویب کردند؛ ولی خرج‌هایی می‌کنند که خیلی بیشتر از این حرف‌هاست!

علیه انقلاب، تبلیغات سازمان یافته‌یی دارد می‌شود؛ کار مطبوعاتی، کار سیاسی و کار دیپلماسی بسیار قوی دارد می‌شود! عوامل آنها در داخل هم هستند؛ که این هم جزو عوامل بیرونی است. من که می‌گویم عوامل بیرونی، حتی کسانی منظور است که از آنها الهام می‌گیرند و در داخل، علیه انقلاب کار می‌کنند، یا قلم می‌زنند، یا توطئه می‌کنند، یا ضربه‌ی اقتصادی و ضربه‌ی سیاسی می‌زنند!

این عوامل است؛ نباید اینها را ندیده گرفت. هرکس اینها را توهم بداند - کما این که کسانی می‌خواهند بگویند اینها توهم است - مثل کسی است که شب در جنگلی قرار گرفته، اطرافش را گرگ‌ها احاطه کرده و منتظر یک لحظه غفلت او هستند، تا او را بدرند، ولی او بگوید که

اینها واقعاً چیزهای عجیب و داستان‌های مهمی است!

من افسوس می‌خورم که چرا بعضی از جوان‌های ما با این ماجراها آشنا نیستند! راست می‌گویید؛ من هم اتفاقاً می‌خواستم به رادیو تلویزیون بگویم که شما جلو افتادید! یک مقدار هم تقصیر همین آموزش‌ها و همین چیزهاست که متأسفانه نداریم؛ ولی کتابخوانی هم بی‌نقص نیست، باید کتاب هم نوشته شود.

خلاصه، صد سال بعد از انقلاب، فرانسه مثل یک کشتی در حال تلاطم بوده است؛ پادشاهان متعدد سرکار آمدند و رفتند! بعد از ناپلئون، باز برنبا آمدند و رفتند؛ تا بالاخره کمونیست‌ها سرکار آمدند و باز رفتند؛ تا بالاخره بعد از یک صد و خرده‌یی سال، جمهوری فرانسه سروسامانی به خودش گرفت!

حالا شما آن را با بیست سال بعد از انقلاب ما مقایسه کنید. ما الان سر بیست سالگی هستیم دیگر؛ ببینید آن‌جا چه خبر بوده و این‌جا چه خبر است!

شما بیست سال بعد از انقلاب اکتبر - یعنی سال ۱۹۳۷ - شوروی را نگاه کنید؛ اینها را من و امثال من یادمان است؛ دیکتاتوری سیاه استالین بر شوروی در آن بیست سال حاکم بود، که صدها هزار آدم به جرم مخالفت با حکومت استالین - یا توهم مخالفت - اعدام و نابود شدند! و چند برابر آن در سبیری، تبعید شدند و چه شدند! تمام رؤسای سطح اول انقلاب، یکسره به وسیله‌ی کسانی که بعداً وارث آنها بودند، اعدام، یا فراری شدند و عده‌یی در تبعید کشته شدند! شما خود شوروی را هم که در ۱۹۳۷ نگاه کنید، می‌بینید که آن اوج دیکتاتوری سیاه استالین است.

این دیکتاتوری، با حفظ مبانی انقلاب نبوده؛ یعنی استالین، یک تزار واقعی بود. فقط از خانواده‌ی رُمانف نبود، فرد دیگری بود؛ اما یک تزار و یک پادشاه مطلق بود! من گمان نمی‌کنم هیچ پادشاهی که در قصر «کرم‌لین» حکومت کرده بود، به قدر استالین پادشاهی

کرده باشد! چون او هم در همان قصر و با همان تشریفات و همان امکانات و همان زندگی و اینها بود.

استالین، تنها چیزی که از انقلاب حفظ کرد، آن نیم تنه‌یی بود که تا آخر عمرش به شکل یک فرم می‌پوشیدند که تا بالا دکمه می‌خورد! آن را هم به مجردی که مرد، اعقابش - همان چند نفری که بودند - کنار گذاشتند و هیچ چیز دیگر نماند؛ تمام شد! از انقلاب، فقط اسمش ماند؛ اگرچه از اول هم که انقلاب شد و سرکار آمده بودند، حکومت کارگری، فقط اسم بود! این هم انقلاب شوروی، بعد از بیست سال!

انقلاب الجزایر را بعد از بیست سال، خود من دیدم؛ سالی که من به الجزایر رفتم، حدود نوزده سال از انقلاب گذشته بود. وضع آنها واقعاً عبرت‌انگیز است. انقلاب الجزایر، انقلاب اسلامی، انقلاب مساجد و انقلاب علمای دین بود؛ انقلاب، از مساجد، از مدارس دینی و از حوزه‌های علمیه شروع شد - مثل انقلاب خود ما - لیکن حتی یک روز، حکومت دینی در الجزایر به وجود نیامد! از همان اول، فرانسوی‌ها توانستند هم فرهنگ و آداب خودشان، هم بی‌اعتقادی به دین را در الجزایر - که تحت نفوذشان بود و داشت از استعمارشان خلاص می‌شد - نفوذ بدهند! در زمان ریاست جمهوری من، یکی از بزرگان الجزایر به دیدن من آمد؛ با من که صحبت می‌کرد، به زبان عربی حرف می‌زد. بعد می‌خواست جمله‌یی را بگوید، لغت عربی به یادش نیامد؛ با این که زبان خودش و سخنگوی دولت بود! یک خرده فکر کرد، یادش نیامد؛ برگشت و به زبان فرانسه، از همراهش پرسید که این لغت، چه می‌شود؟ او لغت عربی را به وی گفت؛ بعد او حرفش را با بنده ادامه داد!

یعنی آنها حتی زبان عربی را - نه دین را، بلکه زبان عربی و عربیت را - که ظاهراً خیلی برایش اهمیت قابل بودند، نتوانستند در الجزایر حفظ کنند و نگه بدارند و زنده کنند! در آن جا از اسلام، مطلقاً خبری نبود؛ از لحاظ وضع زندگی و مادی و اقتصادی هم زیر بد! وضع آنها از

دین را قبول نداشتند، با انقلاب، مقابل شدند! این یکی از مسایل و حقایق قابل توجه است؛ چون انقلاب، مدعی و مروج دین بود و مردم را به دینداری سوق می‌داد و آنها تحت تأثیر فرهنگ غربی، یا تفکرات گوناگون - و به قول خودشان گرایش به ایدئولوژی‌ها و مکتب‌های گوناگون - با دین، میانه‌یی نداشتند، قبول نداشتند. در صورتی که حکومت‌هایی بودند که اصلاً انگیزه‌های استعماری نداشتند، نمی‌توانستند هم داشته باشند؛ اما به هر دلیلی - چه به دلایل سیاسی، چه به دلایل عقیدتی - که با دین مخالف بودند، با انقلاب اسلامی، مخالف شدند! لذا یک چنین صف‌آرایی‌های عظیمی در مقابل کشور ما شده است؛ الان هم ادامه دارد!

اینها عوامل بیرونی هستند که همه، روی تضعیف انقلاب، کار کردند! شما خیال نکنید اینها بی‌کار نشستند؛ اینها همه کار و تلاش کردند، تا جنگی شروع شد و همه به دشمن ما در آن جنگ، کمک کردند!

یکی از کارهایی که به نظر من فرض و واجب است، این است که شما جوان‌ها لااقل تاریخ جنگ را بخوانید؛ حالا تاریخ انقلاب، یک خرده دورتر است، تاریخ جنگ را که نزدیکتر است، ببینید. قضایای جنگ را بدانید. از آنچه که در دوران هشت سال مقدس در ایران اتفاق افتاده، مطلع بشوید.

در این دوران هشت سال جنگ، همه‌ی دنیا - دنیایی که می‌توانست به میدان بیاید - به عراق کمک کرد! من شاید یک وقت گفته باشم، ما سیم خاردار، لازم داشتیم، از جایی خریدیم؛ وقتی که به ایران می‌آوردند، چون جاده‌یی که از ترکیه می‌آمد، به دلیلی بسته بود، مجبور بودیم آنها را از طریق شوروی بیاوریم؛ اجازه ندادند! سیم خاردار را اجازه ندادند! ما در جنگ، آرپی‌جی لازم داشتیم - آنهایی که در جنگ بودند، می‌دانند دیگر، آرپی‌جی، یک سلاح انفرادی دم دستی است - ولی به ما نفروختند و اجازه ندادند به ما فروخته بشود! توجه می‌کنید؟! همان کسانی با ما این جور عمل کردند که پیشرفته‌ترین هواپیماها و پیشرفته‌ترین تجهیزات



- یعنی دشمنانی که از لحاظ سیاسی ضربه می‌دیدند، مثل کسانی که در ایران نفوذ داشتند؛ یا از لحاظ اقتصادی ضربه می‌دیدند، مثل کسانی که از ایران، بهره می‌بردند؛ چه داخلی‌ها، چه خارجی‌ها - با انقلاب، دشمن شدند، هم دشمنان دین! یعنی کسانی که در دنیا به خاطر اهداف بلندمدت، یعنی به خاطر ایده‌ها و تفکرها، با اصل دین مخالف بودند. لذا شوروی با انقلاب ما تقریباً همان قدر دشمنی کرد که امریکا! لااقل در جنگ، این جور بود دیگر؛ در حالی که شوروی، سابقه‌ی حضور در ایران نداشت که از دست داده باشد.

به عکس، چون رقیبش رفته بود و دستگاه‌های استراق سمع امریکایی‌ها در پشت مرز شوروی سابق، برچیده شده بود، باید از ما ممنون می‌شد و با ما همکاری و به ما کمک می‌کرد؛ ولی نکردند! چرا؟ برای خاطر این که آنها از دین، ضربه می‌خوردند. ایجاد یک حکومت دینی برای شوروی - بخصوص با همسایگی این جمهوری‌های مسلمان نشین - همان‌قدر ضرر داشت که انقلاب برای امریکا و از دست رفتن نفوذ کمپانی‌های امریکایی و مستشاران امریکایی، ضرر داشت!

ببینید، پس ما دو جور دشمن در داخل داشتیم. در انقلاب شوروی، سرمایه‌دارها، زمین‌دارها و این‌گونه افراد با انقلاب، مخالفت کردند؛ اما یک مشت روشنفکرهایی بودند که نان و آبی از رژیم گذشته‌ی شوروی عایدشان نمی‌شد، بعد هم با این رژیم، کنار آمدند و این رژیم هم زرنگی کرد و جلبشان کرد. لذا می‌بینید روشنفکرهایی که حتی در برهه‌ی، ناراضی بودند، جزو رژیم جدید شوروی شدند و با آن همکاری کردند؛ برایش کتاب نوشتند! کتاب‌هایشان الان هست؛ همان روشنفکرهای قبلی بودند - رمان نویس، شاعر، موسیقی‌دان و غیره - همه همکاری کردند!

در ایران نه، کسانی بودند که از لحاظ آسیب دیدن از برخورداری‌های مادی، هیچ مشکلی با انقلاب نداشتند، تنها از لحاظ این که یک حکومت دینی بود و آنها از دین، لجشان می‌گرفت و

لحاظ کشاورزی، از لحاظ اقتصادی - همه چیزشان - واقعاً زیر بد بود! البته یک ظاهر حکومت انقلابی داشتند و مواضع سیاسی خوبی در دنیا می‌گرفتند.

الجزایری‌ها فقط در زمان «بومدین» که رئیس جمهوری بود - وقتی انقلاب پیروز شد، بر سرکار آمد - مواضع انقلابی، به معنای موضع مستقلی در مقابل امریکا و استکبار می‌گرفتند و از مسأله‌ی فلسطین دفاع می‌کردند! بعد از گذشت چند سال، همین هم عوض شد!

البته من وقتی به وضع آنها نگاه می‌کنم - یادم است، خودم هم در یادداشت‌های روزانه‌ی که گاهی می‌نوشتم، چیزهایی را در همین زمینه نوشته‌ام؛ حالا که ملاحظه می‌کنم، خیلی عبرت‌انگیز است - حرف‌هایی را که آن روز الجزایری‌ها می‌گفتند، برای این که دفاع خودشان از قضیه‌ی فلسطین را پس بگیرند و از قضیه‌ی فلسطین دفاع نکنند و بخصوص به امریکا نزدیک بشوند، خیلی شبیه به حرف‌هایی است که مرتب رادیوهای بیگانه، در شرایط کنونی القا می‌کنند تا در ذهنیت ماها - مؤولین کشور - بیاید! نوع حرف‌ها همان حرف‌هایی است که الان هم وقتی آدم، رادیو BBC، رادیو آمریکا و رادیوی صهیونیستی را می‌شنود، می‌بیند که آنها می‌کوشند بلکه بتوانند همان جور استدلال‌ها و همان حرف‌ها را که آن روز در زبان الجزایری‌ها بود، در زبان ما هم جاری کنند! که خوشبختانه نتوانسته‌اند و نخواهند توانست.

آنها حرف‌های رادیوهای بیگانه را قبول کرده بودند و بیست سال بعد از انقلاب الجزایر، دیگر انقلابی، اسلامی و دینی نبود! ارزش‌های اخلاقی و معنوی، مطلقاً وجود نداشت؛ پیشرفت مادی هم نبود! شوروی‌ها اگر نتوانستند زندگی مردم را درست کنند، لااقل نتوانستند در مسابقه‌ی فضایی، کار برجسته‌ی نشان بدهند. فرانسوی‌ها اگر نتوانستند آزادی و استقلال و اصول انقلابشان را تحقق ببخشند، لااقل نتوانستند فتوحات جهانی بکنند؛ اگرچه آن، مثبت نیست، اما از لحاظ - مثلاً - عنوان تاریخی می‌گفتند که ناپلئون از لحاظ فتوحات نظامی، شخص برجسته‌ی بی بود. که او هم آخر کار، نابود شد؛ یعنی در جنگ با روسیه، به خاکستر نشست و بکلی از بین

رفت.

بنابراین وقتی که ما مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم انقلاب ما بعد از بیست سال، آسیب‌های گوناگون یک انقلاب بزرگ مثل انقلاب فرانسه، یک انقلاب پر سروصدا مثل انقلاب شوروی و یک انقلاب - به اصطلاح - اسلامی مثل انقلاب الجزایر را مطلقاً نداشته است؛ و این نشان‌دهنده‌ی بنیه‌ی این انقلاب است.

پس ببینید منشأ این بنیه را چه می‌دانم؛ من می‌گویم منشأش در تدین و در ایمان است. ایمان به معنای تدین و تعبد، نه ایمان به معنای مجرد خودش؛ که بگوییم ما آدم با ایمانی هستیم، اما در عمل، نه اهل نمازیم، نه اهل تعبد و ذکریم، نه اهل توجه به خدا و عمل کردن به هیچ یک از فرایضیم، فقط می‌گوییم ما با ایمانیم! نه، من اصلاً این ایمان را نمی‌گویم؛ این ایمان، همانی است که قرآن اشاره می‌کند: «قالت الاعراب آمنا، قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا»؛ تسلیم شدیم. آن، تسلیم شدن است، نه ایمان آوردن؛ ملت ما ایمان اسلامی داشتند.

یکی از مسایلی که من قبل از انقلاب، همه جا بحث می‌کردم، این بود که می‌گفتم مردم ما - که آن وقت متهم به بی‌ایمانی می‌شدند - اتفاقاً مؤمنند؛ منتها مؤمن به همان چیزی که خودشان از اسلام شناخته‌اند، برای آن فداکاری هم می‌کنند، مالشان و جانشان را هم می‌دهند و تحمل زحمات را هم می‌کنند. بعد معلوم شد که همین جور است؛ ملت ایران، ملت مؤمنی بود. امروز هم ملت، خوشبختانه مؤمن است. بعد خواهم گفت که اساسی‌ترین هدف دشمنان انقلاب هم همین ایمان و تعبد است. آماج حملات آنها این است و منبع لایزالی است که انقلاب، از آن تغذیه کرده و خوشبختانه از خیلی از آسیب‌ها دور مانده است.

یک نکته‌ی دیگر این است که در آسیب‌شناسی انقلاب، باید نقش عوامل درونی و بیرونی، هر دو ملاحظه بشود. البته این جا دو افراط وجود دارد که من مایلیم ذهن خودم را همواره از هر دو افراط، رها کنم و ذهن مردم را هم برحذر بدارم که دچار این دو افراط نشوند. یکی این که ما

عوامل برونی را عمده کنیم و از عوامل درونی غافل بمانیم؛ دیگری به عکس، عوامل درونی را عمده کنیم و از عوامل بیرونی غافل بمانیم. الان کسانی هستند که به هر دو این افراط‌ها هم مبتلا هستند؛ هر دو عامل، جداً وجود دارد. اگر انسان نگاه کند، می‌بیند که عوامل بیرونی، دشمنی دشمنان انقلاب از هر دو جهت است.

ببینید، این مهم است که آن روز در دنیا با انقلاب کبیر فرانسه، به آن صورت قدرتی وجود نداشت و ارتباطات، آن جور نبود که بخواهد بایستد و مقابله و مبارزه کند؛ ولی بعد که فتوحات ناپلئون شروع شد، انگلیس و دیگران با او مقابله کردند. البته صراف‌های انگلیس، مخالف بودند، لردهای خود فرانسه، یا آلمان، یا فلان ملاکین عمده، مخالف بودند؛ اما قدرت سازمان یافته‌ی منسجم سیاسی که بنشیند طراحی کند و مبارزه‌ی سیاسی و نظامی و تبلیغاتی و روانی و همه را با هم بکند، اصلاً وجود نداشت.

و اما انقلاب شوروی، وقتی که واقع شد، یک خرده از دشمنان خود روسیه هم کم شد! چون روسیه، یک دشمنان سنتی هم داشت. روسیه، در جنگ بین الملل اول هم بود. یکی از دشمن‌های روسیه در همان جا آلمان بود؛ به مجرد این که انقلاب شوروی پیروز شد - عکس انقلاب ما که وقتی پیروز شد، جنگ را به آن تحمیل کردند - جنگش تمام شد! موقتاً شوروی - روسیه - از جنگ بین الملل اول کنار کشید و جبهه‌ی به اصطلاح متفقین آن جنگ را که در مقابل آلمان و اینها بودند، تنها گذاشت؛ یعنی جبهه‌ی شرقی را بکلی خالی کرد و ضربه‌های محکمی خورد. تقریباً حدود یک سال به همین شکل بود، بعد دوباره شوروی در اواخر جنگ، وارد جنگ شد و در منافع جنگ سهم گرفتید! بنابراین در آن زمان، آن هم دشمنان آن چنانی نداشت.

آنچه که مهم است، این است که دشمنان انقلاب شوروی - که دشمنان سیاسی، یا دشمنان اقتصادی بودند - با آن محتوای خودش مبارزه کردند؛ اما با انقلاب ما، هم دشمنان انقلاب